



آیا انسان هم دشمن شیطان است؟/ تقابل همیشگی خوبی و بدی

آیت الله قرهی گفت: شیطان هم برای براندازی آمده، البته نه این که اجازه نفس کشیدن به ما ندهد، منتها دشمنی و براندازی شیطان این گونه است که نگذارد ما، بنده پروردگار عالم شویم.

آیت الله قرهی گفت: شیطان هم برای براندازی آمده، البته نه این که اجازه نفس کشیدن به ما ندهد، منتها دشمنی و براندازی شیطان این گونه است که نگذارد ما، بنده پروردگار عالم شویم.

به گزارش خبرگزاری مهر متن سخنان شب اول محرم آیت الله قرهی با موضوع یهودشناسی (نفوذ در اسلام) در پی می آید.

آیا انسان هم دشمن شیطان هست؟

پروردگار عالم همان گونه که هادیان الهی را برای هدایت بشر فرستاد، به شیطان هم مهلت داد. این شیطان لعین و رجیم، از ذوالجلال و الاکرام، مهلت خواست و خدا هم به او مهلت داد.

از آن طرف هم خداوند انسان را ملهوف به فجور و تقوا قرار داد، یک طرف هادی درونی (تقوا و عقل سلیم - که عقل سلیم هم همین تقواست -) و هادی برونی (انبیاء عظام، هادیان الهی، حضرات معصومین و اولیاء خدا) و طرف دیگر فجور که مبارزه کننده با هادی درونی است و شیطان لعین و رجیم که با هادیان الهی و انبیاء عظام که برای هدایت بشر آمده اند؛ مبارزه می کند.

هادیان الهی، سپاه و یار و ناصر دارند و بدون یارگیری نمی توانند جلو بروند، شیطان هم همین حال را دارد و او هم یار، سپاه و جنود دارد و انسان را به بیراهه می کشاند.

پس معلوم می شود از آغاز هبوط ما، تا خروج ما از این دنیا، مبارزه بوده و هر کدام هم بنا دارند بر دیگری غلبه پیدا کنند. یعنی هم هادیان الهی، انبیاء، تقوای درونی و عقل سلیم و هم فجور و شیطان و سپاهش، به واسطه ابزاری که در دست دارند، به دنبال انتصار هستند و هر دو هم برای نابودی طرف مقابل کار می کنند و برای دیگری، عدو و دشمن می شوند. پس این، یک قاعده است که هر دو هم برای نابودی طرف مقابل کار می کنند - مطالب این جورچینی که عرض می کنم و به سرعت هم می گذرم، خیلی قابل تأمل و تفکر و تدبّر است، دقت کنید -

پس هر دو نسبت به هم، دشمن و عدو هستند، ما شیطان را دشمن می پنداریم - که به حقیقت هم همین گونه است - و او هم ما را دشمن خود پنداشت که از یک جهت حقیقت است، اما از یک جهت حقیقت نداشت.

از یک باب، ما دشمن شیطان نیستیم و او تصوّر کرد که ما دشمن او هستیم، برای این که او امر خدا را اطاعت نکرد و رجیم شد. اما تصوّر کرد که عامل رجیم بودنش، این انسان است، پس انسان، دشمن اوست، اما در حقیقت علتش، نفس خودش بود که اطاعت از امر خدا نکرد و این جا به انسان هیچ ربطی ندارد، اما او تصورش این بود که انسان، دشمن اوست.

از آن طرف، درست است و این که ما دشمن او هستیم، حقیقت دارد؛ چون از آن جا به بعد، خط و نشان کشید و برای دشمنی ما قسم خورد و گفت: «فبعزّتك لاغوينهم اجمعین»، پس حالا دیگر ما باید حواسمان جمع باشد و بدانیم او کسی است که برای نابودی ما، علن قسم خورده است. لذا ما هم باید برای نابودیش کار کنیم.

پس در این قسم دوم، این که ما با او دشمنی داریم؛ درست است. اما در قسم اولش، او تصوّر دشمنی دارد، اما ما دشمن نیستیم، خودش دشمن خودش بوده که اوامر پروردگار عالم را گوش نداده است. خدا امر کرد: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابي و استكبر»، او این امر را گوش نداد و تصوّرش هم این بود که عامل رجیم بودنش، ما هستیم، پس اعلان دشمنی کرد. لذا اشتباه فاحش او، این است که ما دشمن نبودیم، خودش دشمن خودش بود، اما تصوّر کرد ما دشمنش هستیم.

البته از این جا به بعد ما دشمن هستیم؛ چون او به خدا اعلان کرد که به عزّت قسم! من این ها را به اغوا می کشم و همه این ها را فریب می دهم. پس ما هم باید بدانیم چگونه در مقابل چنین دشمن قسم خورده ای، دشمنی کنیم. پس هم ما دشمن او هستیم، هم او دشمن ما.

بحث فجور را هم داریم در درس اخلاق به صورت مفصل و به تدریج پیش می‌بریم؛ چون هنوز در مباحث خطورات، هستیم و نکات بسیار عالی از اولیای خدا در جلسه قبل بیان کردیم، حالا در آن‌جا بیان می‌کنیم که آیا فجور به حقیقت یله و رها شدند و می‌توانند دشمنی کنند یا خیر؟! آن بحث، بحث مجزایی است که إن شاء الله در همان درس اخلاق عنوان می‌شود و این‌جا جایگاه آن بحث نیست.

تقابل همیشگی خوبی و بدی و هدف براندازی طرف مقابل در هر دو جبهه

پس انسان و شیطان، وقتی عنوان دشمنی پیدا کردند، برای عدم طرف مقابل هم کار می‌کنند. اصلاً خصوصیت عداوت این است، وقتی دشمن شد، می‌خواهد طرف را براندازد. این اصطلاحی که در مباحث سیاسی هم گاهی پیش می‌آید و می‌گویند: گروهی برای براندازی آمدند، همین است.

پس شیطان هم برای براندازی آمده، البته نه این که اجازه نفس کشیدن به ما ندهد، منتها دشمنی و براندازی شیطان این‌گونه است که نگذارد ما، بنده پروردگار عالم شویم. ما به عنوان اشرف مخلوقات محسوب شدیم، اوج کار ما باید بندگی پروردگار عالم باشد و لله باشیم و الیه راجعون. اما او با این قضیه مخالفت می‌کند.

گرچه شیطان علاوه بر مخالفت با قضیه عبد خدا شدن، به بعد جسمی‌مان هم ضرر می‌زند. چون کسی که بندگی خدا را نکند و به آن چیزی که مفسد هست، رجوع کند، جسمش هم در خطر می‌افتد. روح او که به طور مسلم در خطر است، جسمش هم همین‌طور خواهد شد. اصلاً رابطه جسم و روح، قابل تفکیک نیست. لذا جسم هم با خوردن الکلی و دیگر گرفتاری‌هایی که برایش به وجود می‌آید، از بین می‌رود.

البته یک مواقعی، استثنائاتی هم هست و یک عده به تعبیر قرآن، شامل بحث «و امهلهم رویدا» هستند. یعنی خدا اجازه می‌دهد که این‌ها فعلاً جولان بدهند تا در آن دنیا به سزای اعمال خود برسند.

یک روایتی در این زمینه هست که خیلی زیباست و حالا متن کامل آن را در بحث اخلاق عرض می‌کنیم و آن، این است که پروردگار عالم به موسای کلیم خطاب می‌کند: گاه ما اجازه می‌دهیم هر دو طرف طول عمر داشته باشند؛ یعنی هم فاسقین و فاجرین و هم متقین. طول عمر فاسقین، از باب «و امهلهم رویدا» است و از آن طرف متقین عالم هم از باب کسب مقامات اخروی است که «الدنیا مزرعة الآخرة».

هر دو هم بر روی جامعه و افراد، اثرگذاری دارند. هم خوبی‌ها و حسنات و زیبایی‌های روح، در وجود انسان‌ها، اثرگذار است و هم بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها در جامعه و انسان‌ها، اثرگذار است. عالم هم اثر و موثر است.

لذا هر دو با هم دشمنی دارند و هر دو برای براندازی طرف مقابل کار می‌کنند. بدی‌ها می‌خواهند خوبی‌ای در عالم نباشد و خوبی‌ها هم می‌خواهند زشتی‌ها و بدی‌ها و پلشتی‌ها در عالم نباشد و هدف انبیاء و اولیاء و در رأس خوبان عالم، حضرات معصومین هم همین بوده که عالم از همه بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها، تهی بشود. آن‌ها می‌خواهند هیچ بدی‌ای در عالم، ولو ذره‌ای نباشد و انسان‌ها، دنیایشان، دنیای حسنه بشود. لذا حتی به دعا عرضه می‌داریم: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار».

هادیان الهی، حسنه می‌خواهند؛ یعنی بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها نباشد. طرف مقابل هم همین حال را دارد و اصلاً دلش نمی‌خواهد یک خوبی باشد؛ چون می‌داند اگر یک خوبی باشد، امکان دارد این خوبی، تولید و کثرت داشته باشد و برای آن‌ها دردسر ایجاد کند. پس این جنگ طرفینی و تقابلی که با هم دارند، همیشه وجود دارد و همیشه بدی‌ها و خوبی‌ها درگیر هستند.

مرحله اولی، مرحله براندازی است؛ یعنی هر دو می‌خواهند طرف مقابل نباشد. شیطان می‌خواهد اصلاً انسان نباشد. البته همان‌طور که بیان کردیم منظور این نیست که جسم انسان نباشد. هر چند حتی در روایات داریم که اگر قدرت پیدا کند، می‌خواهد حتی جسم انسانی هم نباشد؛ چون وقتی پروردگار عالم بیان فرمود: «نفخت فیه من روحی»، همین هم عامل شد، برای این که بیان بفرماید: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس» و شیطان عوض این که بگوید: خدایا! تو به ملائکه گفتی، سجده کنند و من از ملائکه نبودم (چون او از جن بوده است)، وقتی پروردگار عالم فرمود: چه چیز باعث شد تو از سجده ابا کنی؟ گفت: «خلقتنی من نار و خلقتهم من طین». یعنی خودبزرگ‌بینی و سبقه داشتن خود را بیان کرد.

خودبزرگ‌بینی، برتری، سبقه داشتن که من سبقه عبادت دارم، شش هزار سال عبادت کردم و ...، همه صفاتی است که شیطان گاهی برای دشمنی با انسان‌ها هم از همین خصایص استفاده و بهره‌برداری می‌کند. لذا گاهی ما هم می‌گوییم: من سبقه در اسلام دارم که مع‌الأسف در برخی موارد، این سبقه‌ها ما را گرفتار کرده است. گاهی هم در مقابل رفیقمان که پیشرفتی کرده، فکر می‌کنیم هر دوی ما، یکی بودیم و در یک جبهه بودیم، پس او چه فضیلتی بر من دارد، یعنی یا خود را برتر می‌بینیم و یا اقل این است که ما مساوی هستیم و برای طرف مقابلمان، هیچ برتری‌ای نمی‌بینیم. تازه آن‌قدر شیطان ملعون و نفس‌دو برای ما برتری درست می‌کند که می‌گوییم: اگر هم بخواهد برتری باشد، من برترم، نه رفیقم، نه آن که با هم در یک جبهه بودیم.

لذا گاهی شما در زمان انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری این مطالب را می‌بینید که طرف خود را برتر می‌داند و برای خودش تکلیف شرعی درست می‌کند. من یک موقع عرض کردم که آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: تا جایی که به شما تکلیف نکردند، نباید خود را برتر بدانید و حتی حضورتان هم صلاح نیست و این‌ها نکات مهمی است.

شیطان و دشمنی انداختن میان انسان‌ها

پس شیطان خود را برتر دید و از این‌جا دشمنی شروع شد. گفتیم: در دشمنی هم مرحله اول براندازی است و هر دو می‌خواهند طرف مقابل نباشد و عرض کردم شیطان اگر بتواند، حتی می‌خواهد جسم ما هم نباشد، منتها دیگر تا آن حد، قدرت ندارد.

البته قدرت‌ش این است که کاری کرده که گاهی خود انسان‌ها با همدیگر دشمن باشند. همان «بعضکم لبعض عدو» که قرآن می‌فرماید: بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنی می‌کنید، و به واسطه آن، نسل انسان‌ها را از بین می‌برد.

حسب روایات شریفه هم داریم که آن‌ها حداقل دو برابر انسان‌ها هستند. شیطان هم از خدا خواسته بود که ما دو برابر تعداد انسان‌ها باشیم که طول عمر جنیان هم بیشتر است و آن یک بحث مجزایی است که الان ورود به آن ندارم. علی‌ای‌حال دلش می‌خواهد که اصلاً یک فرد از انسان‌ها هم روی زمین نباشد.

لذا ما گاهی اصلاً تأمل و تفکر نمی‌کنیم و باور نداریم که این جنگ‌هایی که می‌بینیم، حربه شیطان است و شیطان دارد این کار را می‌کند و بعضی از انسان‌ها را در جبهه خود می‌برد. پروردگار عالم هم بالصراحه این را بیان فرمود و اگر فرمایش پروردگار عالم نبود، شاید کسی جرأت نداشت این حرف را بزند. فرمود: «من الجنة و الناس»؛ یعنی سپاه شیطان، از خود انسان‌ها هم هستند.

من بارها عرض کردم و این نکته بسیار مهمی است که حسب فرمایش اولیاء خدا اتفاقاً شیطان با جنّ سراغ ما نمی‌آید و جنیان با ما کاری ندارند و این دشمنی که هست، از جنس خودمان درست می‌شود. الان در دنیا درگیری‌هایی که هست، بین انسان‌ها با هم است. ما با جنیان که دعوا نمی‌کنیم. خوبان عالم با بدان عالم، هر دو به صورت ظاهر انسان هستند و فیزیک انسانی دارند.

شیطان از انسان‌های سپاهش هم بیزار است!

اتفاقاً این هم نکته خوبی است و قبلاً هم اشاره کردم و باید خیلی روی این تأمل کنیم و اتفاقاً من در مطالب و مسائل بزرگان و اولیاء هم که دیدم، خیلی کم بیان شده. بعضی بیان کردند و بعضی هم در خفا بیان کردند اما الان دیگر اشکال ندارد این علن بیان شود و باید هم باشد، و آن این که اتفاقاً شیطان از هر دو گروه انسان‌ها متنفر است. فکر نکنید، شیطان از انسان‌هایی که در جبهه خودش هستند، خوشش می‌آید؛ خیر. منتها از آن‌ها استفاده می‌کند که اول این‌ها را از بین ببرد و بعد هم خود آن‌ها را از بین ببرد.

کما این که اصلاً آیات الهی بیان می‌فرماید: وقتی فردای قیامت انسان‌ها با شیطان محاجّه می‌کنند، شیطان خیلی پیروزمندانه بیان می‌کند: به من چه؟! من فقط وسوسه کردم و خودتان عمل را انجام دادید، پس من کاری نکردم! لا وسوسه. من شما را وسوسه کردم و حال خود شما، این حال بود. مگر من این فعل را انجام دادم که من را محکوم می‌کنید؟! لذا خود را بری از این قضایا می‌داند.

البته این‌ها مقدمه است و بحث چیز دیگری است. می‌خواهم از این مقدمه وارد شوم، منتها حیف است بحثی که می‌خواهم وارد شوم، بدون مقدمه تبیین شود. پس شیطان حتی به آن‌هایی هم که از انسان‌ها هستند و در جبهه خودش آمدند، بیان می‌کند: شما خودتان با هم دشمن شدید و به من ربطی ندارد. لذا می‌خواهد هر دو جبهه را از بین ببرد.

آن مرد عظیم‌الشأن، آیت‌الله العظمی بهجت می‌فرمودند: سلطان‌العارفین، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی می‌فرمودند: چقدر این

انسان بدبخت است که حواسش نیست به سمت کسی می‌رود که فی‌ذاته از او بدش می‌آید و فریش را می‌خورد و جزء سپاهش می‌شود. دیگر احمق‌تر از این انسان کیست!؟

به تعبیر عامیانه من دارم جزء سپاه کسی می‌شوم که می‌خواهد سر به تن من نباشد و وقتی به انسان‌ها نگاه می‌کند، از آن‌ها متنفر است. البته یک جایی خوشحال است که او را در سپاه خودم آوردم، ولی نهایت قضیه وقتی نگاه می‌کند، اصلاً از او بدش می‌آید. می‌گوید: حالا در سپاه خودم آوردم، اما می‌خواهم اصلاً نباشی.

در مثال مناقشه نیست، این‌هایی که خبیث هستند و روح خباثت شیطانی دارند، همین حال را دارند. مثلاً یک کسی را از خانواده‌ای به ظاهر در جبهه خودشان درمی‌آورند، به واسطه این که اصلاً آن خانواده را نابود کنند، نه این که طرف را دوست داشته باشند و وقتی کل خانواده از بین رفت، دیگر اصلاً می‌خواهد سر به تن او هم نباشد. پس شیطان این حال را دارد.

هادیان الهی، برعکس شیاطین، تنها براندازی افکار پلید را می‌خواهند، نه براندازی جسمی

اتفاقاً جبهه مقابل شیطان، اولیاء خدا هم همین حال را دارند. اولیاء خدا هم اصلاً از جبهه مقابل بدشان می‌آید. منتها تفاوتش این است که نسبت به انسان‌هایی که بد شدند و در آن جبهه رفتند، تنفر ندارند و دلشان می‌سوزد که چرا رفتند.

لذا اول قضیه آن‌ها را دعوت به خوبی‌ها و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. منتها وقتی می‌بینند این‌ها آن قدر حماقت دارند که نمی‌آیند و تازه معاند هم می‌شوند و شمشیر به دست می‌گیرند و در جبهه دشمن قرار می‌گیرند، آن‌جا دیگر چاره‌ای جز از بین بردنشان ندارند.

چون مثل این‌ها، مثل غده سرطانی است. همان‌طور که امام راحل و عظیم‌الشَّان، نسبت به یهود ملعون و صهیونیسم جهانی تعبیر غده سرطانی را بیان فرمودند.

پس اصل کار انبیاء برای هدایت همه خلق است، «هدی للناس». می‌خواهند همه را از بدی‌ها و زشتی‌ها و پلشتی‌ها بیرون بیاورند و این خصوصیت این‌هاست؛ چون در وجودشان چیزی به نام تنفر و بدی و پلشتی نیست. منتها وقتی می‌بینند دیگر هرچه نصیحت می‌کنند، فایده ندارد و آن‌ها عناد دارند، دیگر برای از بین بردنشان تلاش می‌کنند.

البته در مواقعی هم که نصیحتشان می‌کنند، آن‌ها تصوّر می‌کنند این‌ها در ضعف هستند؛ چون گاهی برعکس می‌شود و نصیحت و مدارا کردن و کوتاه آمدن را به عنوان ضعف می‌گیرند. اما از آن‌جایی که آن‌ها فقط عامل گمراهی خودشان نیستند و باعث می‌شوند که جامعه را خراب کنند، اولیاء خدا به مبارزه برمی‌خیزند. مثل غده سرطانی که اگر برداشته نشود، آرام آرام، همه وجود انسان را می‌گیرد. این‌جا دیگر باید لاجرم با این‌ها مبارزه کرد. لذا این‌جا با آن‌ها دشمنی می‌کنند و الا نمی‌خواستند دشمنی، به عنوان براندازی داشته باشند. البته براندازی افکار شیطانی را می‌خواستند، اما براندازی انسان ابداً در وجود این اولیاء خدا نیست.

منتها شیطان نوع براندازی‌اش این است که انسان‌ها را از بین ببرد، حتی به لحاظ جسمی. اول آن‌ها را به سپاه خودش می‌آورد، چون تصوّر به دشمنی کرده است.

البته عرض کردیم که در حقیقت خودش با خودش دشمنی کرد. پروردگار عالم بیان فرمود: سجده کن و او برعکس به جای این که سجده کند، ابا کرد «ابی و استکبر» و بعد هم وقتی ذوالجلال و الاکرم تبیین کرد که چرا؟ گفت: «خلقتی من نار و خلقتی من طین».

پس اشتباه استراتژیکی شیطان این بود که تصوّر کرد که انسان دشمن اوست و وقتی رجیم شد، نگفت: عمل من باعث این مطلب شد و تصوّر کرد این انسان او را رجیم کرده است. لذا قسم هم خورد که «فبعزتک لاغوینهم اجمعین» و انسان را به عنوان دشمن قسم خورده‌ی خود دید. لذا ما باید همین‌طور یعنی دشمن قسم خورده شیطان باشیم.

اما اولیاء خدا، انبیاء و هادیان الهی، در ابتدای کار برای براندازی انسان‌هایی که به سمت شیطان و سپاهش می‌روند، «من الجنه و الناس»، نمی‌آیند. برای براندازی افکار پلید می‌آیند، نه براندازی اجسام و اجساد و نمی‌خواهند جسم آن‌ها را براندازی کنند.

اصلاً هدف فرستادن انبیاء الهی و حضرات معصومین و اولیاء خدا همین است که این‌ها می‌خواهند همه انسان‌ها برگردند،

«هدی للناس». منتها حالا این که فقط یک عده‌ای که «لا ریب فیه هدی للمتقین» است، هدایت را می‌گیرند، بحثش جداست؛ چون وقتی انسان جزء متقین شد، دیگر معلوم است که هدایت را می‌گیرد.

منتها از بس شیطان بر انسان‌ها تسلط پیدا کرد، بعضی باور نکردند، که هادیان الهی آمده‌اند که آن‌ها را از این منجلا ببرانند. همان‌طور که عرض کردیم حسب فرمایش اولیاء خدا، حتی ابلیس، کسانی را که از سپاه خودش هم هستند، اصلاً دوست ندارد؛ یعنی حتی بدها را هم دوست ندارد و آن‌ها را ابزار خودش برای براندازی خوبان عالم قرار می‌دهد و نهایتاً از این‌ها هم متنفر است.

مواجهه‌ای که فردای قیامت بین انسان و شیطان می‌شود، دلیل بر همین مطلب است. نمی‌آید بگوید: بله، راست گفتی و من مدافع شما هستم، شما جزء سپاه من بودی. من شما را دوست دارم و عیبی ندارد. ما با هم محشور می‌شویم. قرآن می‌فرماید که اتفاقاً آن جا با انسان مواجه می‌کند و می‌گوید: به من چه!؟

به تعبیر عامیانه به ریش همه می‌خندد که دیدید من فریتان دادم و شما فکر می‌کردید که من دوستتان دارم. در اصل من فریتان دادم و از طرفی از طریق خود شما، یک عده از خوبان عالم را از بین بردم و با آن‌ها مبارزه کردم و جنگیدم و از طرف دیگر هم من از شما تنفر دارم و خود شما با این فیزیکتان باعث شدید که من رجیم شوم. من کسی بودم که حال من در جنت، حال «خالدین فیها ابد» بود. من شش هزار سال عبادت می‌کردم و آن جا بودم. یک تازه به دوران رسیده‌ای مثل پدر شما آدم، آمد و عامل رجیم شدن من شد.

لذا شیطان این طور تصوّر می‌کند. اما اولیاء خدا براندازی فکر پلید را می‌خواهند و هیچ موقع براندازی جسمی را نمی‌خواهند. یعنی هیچ موقع برای جنگ نمی‌آیند.

لذا همین است که می‌بینیم در جنگ‌ها و غزواتی که پیامبر عظیم‌الشأن و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و امام حسین(ع) رفتند (چون حضرات دیگر که نشد جنگی داشته باشند و سپاهی نداشتند)، وقتی در مقابل دشمن قرار گرفتند - حسب روایات شریفه و کتب تاریخی ما که همه در این موضوع متفق القول هستند و دیگر بحثی در آن نیست - و دیگر معلوم بود جنگ است، اول اجازه می‌دادند آن‌ها تیر بزنند و خودشان تیر نمی‌انداختند؛ چون برای براندازی انسان‌ها از لحاظ فیزیکی نیامده بودند. این‌ها آمدند انسان‌ها را هدایت کنند.

روز عاشورا اول سپاه عمر سعد تیراندازی کرد و سپاه ابی‌عبدالله تیراندازی نکردند. در غزوات پیامبر عظیم‌الشأن هم همین حالت را دارد. لذا بعضی مواقع به ظاهر دشمن، اینان را غافلگیر می‌کرد؛ از بس این‌ها مرد بودند و آن‌ها نامرد بودند. حالا من این‌ها را در مباحثم و ادامه بحث یهودشناسی که داریم، عرض می‌کنم. الان این مقدمه را عرض می‌کردم که معلوم شود. پس این‌ها به هیچ عنوان برای براندازی انسان نیامدند و می‌خواستند افکار پلید را براندازی کنند و لذا در جنگ هم دلشان نمی‌خواست انسان‌ها کشته شوند.

شما نگاه کنید حتی کسی که قبلاً رفیق بوده و حالا دشمن شده، طبیعتاً انسان دیگر از او انتظار ندارد و شاید این دشمن بدتر از دشمن‌های دیگر باشد؛ چون دشمنی که علن بوده، دشمنی می‌کرده است دیگر اما این که تا دیروز رفیق شفیق هم بود، حالا اعلان دشمنی می‌کند، جدی سخت است و بیشتر انسان را اذیت می‌کند. لذا واقعاً انسان می‌خواهد به ظاهر او را از بین ببرد که تو نامردی کردی و تو دیگر چرا؟! اگر دستم به تو برسد، با تو بدتر می‌کنم. اما می‌بینیم که وجود مقدس امیرالمؤمنین وقتی بر سر جنازه زبیر می‌آید، اشک می‌ریزد که حیف از زبیر بود. نگاه می‌کنیم که امیرالمؤمنین به محمد حنفیه بیان می‌کند که برو و به عثمان که خلافت را تبدیل به سلطنت کرده، آب برسان. دیگر همه از دست عثمان عاصی شدند و همسر پیامبر، علمدار قضیه شد و دیگران رفتند و هجوم بردند و او را تکه تکه کردند. حتی در مزبله‌های یهودیان انداختند و در قبرستان مسلمین هم دفن نکردند و بعد به قبرستان مسلمین ملحق شد که حالا تاریخ را عرض می‌کنم و من می‌خواهم همه این‌ها را با مستندات کتب اهل جماعت بیان کنم. همه این جلساتی که به فضل الهی از فردا بیان می‌کنم و این مقدمه بود، با کتب اهل جماعت می‌گویم و اصلاً از کتب خودمان بیان نمی‌کنم و مناقش را بیان می‌کنم.

اتفاقاً می‌بینیم مولی الموالی به عثمان آب می‌رساند در حالی که اگر صورت ظاهر عوامی را نگاه کنیم، می‌گوییم: الحمدلله دشمنم دارد از بین می‌رود و ... اما می‌بینیم حضرت اصلاً در این وادی نیست و می‌فرماید: این‌ها دارند نامردانه کار می‌کنند و او را تشنه از بین می‌برند و درست نیست. لذا فرزندش، محمد حنفیه را از پشت کاخ می‌فرستد که نفوذ پیدا کند، شمشیر می‌زند و حتی محمد حنفیه در قضیه آب رساندن به عثمان، زخمی می‌شود. این را مردانگی می‌گویند؛ چون حضرت با خود عثمان که مشکلی ندارد، با تفکر عثمانی مشکل دارد. اتفاقاً می‌خواهد عثمان در راه خدا باشد.

انبیاء و اولیاء آمدند عثمان‌ها را نجات دهند، اباسفیان‌ها را نجات دهند، ابوجهل‌ها را نجات دهند، ابی لهب‌ها را نجات دهند اما گاهی خودشان نمی‌خواهند و گاهی آن قدر نمی‌خواهند که حتی تصور به قوت و قدرت می‌کنند و فکر می‌کنند وقتی طرف مقابل این قدر به آن‌ها لطف و مرحمت مستمر می‌کند، این لطف را برای خودشان به عنوان واجب بودن و فرض معین می‌دانند و لذا تصور به این می‌کند که باید چنین کند. این جاست که پروردگار عالم دستور می‌دهد این‌ها باید از بین بروند. لذا «و قاتلوهم ائمة الکفر» این جا می‌شود و لا اصل قضیه این نیست که این‌ها بخواهند دیگران را بکشند. اصلاً انبیاء برای جنگ و مبارزه فیزیکی نیامدند. حتی در تقابل دو سپاه، اول تیر نمی‌زنند و اجازه می‌دهند آن‌ها شروع کنند، منتها دیگر مدافع خوبی می‌شوند و جلو می‌روند.

مثلاً در همین جنگ هشت ساله ما ببینید. ما شروع نکردیم، صدام و حزب بعث ملعون شروع کردند، منتها ما مدافعین خوبی داریم. در مباحث سوریه همین طور است، مدافعین حرم و مدافعین خوبی داریم، چون اصلاً قائل به جنگ نیستیم.

من این را بارها عرض کردم و این، یک کد است، چون این‌ها من ناحیه الله آمدند «و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا» این‌ها می‌خواهند به سمت پروردگار عالم ببرند. پروردگار عالم ائمه خودش را فرستاده که انسان‌ها را نجات دهد.

من بارها عرض کردم که جدی پروردگار عالم نمی‌خواهد یزید، یزید باشد و شمر، شمر و اباسفیان‌ها و ابوجهل‌ها این طور باشند منتها خودشان این طور خواستند و آن، بحث دیگری است و انبیاء تا آخرین لحظه تلاش می‌کنند که این طور نباشد.

اصلاً یک دلیل و برهانی که منافقین دور پیامبر بودند و قرآن هم فرمود: «و ممن حولکم من الاعراب منافقون»، برای این بود که پیامبر رحمت می‌دانست، اما این قدر با رحمت برخورد می‌کرد که شاید برگردند. لذا خدا به پیامبر اکرم فرمود: اگر بر این‌ها هفتاد مرتبه هم استغفار کنی، ما آن‌ها را نمی‌آموزیم؛ چون به تعبیر عامیانه این‌ها شورش را درآوردند و لطف تو را تصور به ضعف کردند. پروردگار عالم فرمود: «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تریم و راحت جانتان را می‌گیریم، اما خدا نمی‌خواهد این طور کند.

کما این که پروردگار عالم نمی‌خواهد همه چیز را به معجزه درست کند و لذا کربلا به وجود می‌آید. ابی عبدالله نمی‌توانست معجزه کند؟! می‌توانست. ابی‌عبدالله بالاتر است یا عیسی بن مریم؟ هیچ شکی نیست که انبیاء اگر ولایت حضرات معصومین را نپذیرند، اصلاً به مقام نبوت و رسالت نمی‌رسند که یک بار روایتش را خواندیم و چقدر آن روایت، به لحاظ سند و باب رجالی هم صحیح است. یعنی ولایت یک یک حضرات معصومین را پذیرفتند. پس معلوم است ابی‌عبدالله بالاتر است. اما نمی‌خواهند از اعجاز استفاده کنند، حالا این جا دیگر وقت اعجاز نیست و باید به حالت عادی انسان‌ها باشد.

خدا همان طور که به یک کن فیکون درست کرد، می‌تواند به یک کن فیکون هم از بین ببرد. خودش است دیگر، قادر متعال است ولی خدا قاعده را از باب اختیار در عالم دنیا قرار داد و از آن طرف هم هادیان الهی را به عنوان هادیان بیرونی فرستاد و تقوا و عقل سلیم را هم به عنوان هادی درونی قرار دارد. از طرفی هم شیطان را به عنوان دشمن بیرونی و فجور را هم به عنوان دشمن درونی قرار داد. دو دشمن در مقابل دو دشمن که تفاوت این دشمنی‌ها این است که آن دشمن می‌خواهد هم جسم و هم روح نباشد اما این دشمن که این‌ها تصور به دشمن کردند، در مرحله اولی، دشمن نیستند و این‌ها تصور دشمنی کردند، آن‌ها فقط دشمن بدی‌ها و پلشتی‌ها و زشتی‌ها هستند. هدف این دشمن از بین بردن ابدان و اجسام انسان‌ها نیست. بلکه هدفش از بین بردن افکار پلید و نشان دادن آن مدینه فاضله به همین انسان‌های بد است که گرفتار این پلشتی‌ها و زشتی‌ها شدند. می‌خواهند دروازه خوبی‌ها را برای آن‌ها باز کنند که ببیند و از این بدی‌ها و پلشتی‌ها دور شوند ولی گاهی این طور نمی‌شود؛ یعنی آن قدر شیطان روی این‌ها قوی کار کرده که نمی‌پذیرند. تا جایی که یک موقع می‌بینی کار بعضی به جایی می‌رسد که علن اعلان می‌کنند ما شیطان‌پرست هستیم!

همان‌طور که بیان کردم، به قول آن مرد الهی و عظیم الشان، ملا فتحعلی سلطان آبادی (اعلی الله مقامه الشریف)، چقدر انسان باید احمق باشد که برود به سمت دشمنی که اصلاً نمی‌خواهد جسم او هم باشد. اما شیطان کاری می‌کند که او دیگر علن شیطان پرست شود. با این که می‌داند خالق او خداست و خیلی مواقع شیطان پرست‌ها اقرار به این مطلب را دارند. چون ما در این مطالب یک مقدار کار کردیم و می‌دانیم که اقرار به خالق بودن را دارند اما می‌گویند ما شیطان را می‌پرستیم.

پیامبر حتی می‌خواهند شیطان هم برگردد!

حالا وقتی این دو جبهه در مقابل هم آمدند، اول کارشان این است که هر کدام طرف مقابل را از بین ببرند. منتها حالا این از بین بردن‌ها را توضیح دادیم که یعنی چه. آن‌ها می‌خواهند هم جسم و روح را از بین ببرند اما این طرف می‌خواهند تفکر از بین برود. حتی اولیاء و انبیاء و رأس آن‌ها حضرات معصومین دوست دارند شیطان یک روزی برگردد که او بر نمی‌گردد. یعنی

پیامبر عظیم الشان دوست دارد که شیطان، شیطان نباشد، نه تنها انسان شیطانی نباشد و در افکارشان پلیدی و پلشتی و زشتی نباشد و به سمت این‌ها نروند، بلکه حتی خود شیطان رجیم هم برگردد. اصلاً خصوصیت این‌ها، این است؛ چون تجلی اسماء و صفات خدا هستند.

آیت الله العظمی شاه‌آبادی یک جمله‌ای در کتاب رشحات البحارشان راجع به وجود حقیقت احمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) دارند که می‌فرمایند: این حقیقت احمدیه مستتر است در حضرت احدیت و توضیحات و مطالبی دارد که یک بحث عرفانی خاصی است که الان جایش نیست و نمی‌شود بیان کرد اما یکی از مطالبش این است که یعنی وقتی این‌ها وجودشان تجلی اسماء و صفات ذوالجلال و الاکرام شد، نازله حقیقی آن اسماء و صفات در وجود این‌ها مستتر است و تمام آنچه که در احدیت هست، غیر ذات، در این‌ها تبیین می‌شود و نازله هست. یعنی پایین آمده و لا جود بما هو جود یعنی آنچه که ذوالجلال و الاکرام دارد، باز فرق می‌کند، کرامت بما هی کرامت فرق می‌کند و باز ما ادراک به آن نداریم. چون حضرت حق ردیف ندارد و لذا قولش هم نازل است. کسی که ردیف دارد، قولش، همان قول است و ادراک به آن قول دارد.

برای این که خوب در ذهنمان جا بیافتد این طور بگوییم. مثل این می‌ماند که حرف استاد سطح بالای دانشگاه را فقط استاد متقابلش می‌داند و اگر بخواهد دانشجویش بفهمد باید سطحش را پایین بیاورد و آن را نرمش کند. آن استادی که درس خارج فقه و اصول دارد، باید سطح مطلب را پایین بیاورد که آن کسانی که آمدند، بفهمند و به قول لین تبیینش کند.

الکلام بما هو کلا باید ردیف داشته باشد. حضرت حق احد است و برای خودش ردیفی ندارد. لذا کلامش هم بما هو کلام، این قرآنی که آمده نیست و این نازله است. نازل به این معنا نیست که از بالا به پایین آمد، بلکه یعنی آن قدر سطحش پایین آمده که انسان‌ها بفهمند. جود و کرم و همه اسماء و صفاتش نازل است، منتها یک مکانی می‌خواهد که قابلیت این مطالب را داشته باشد که فرمودند: این حقیقت احمدیه است که مستتر است در آن مطالب احدیت.

پس برای همین است که پیامبر نمی‌خواهد شیطان هم از بین برود. لذا آن قدر بالا می‌رود و منافقین و همه را تحمل می‌کند، آن قدر دلش می‌خواهد که تک تک انسان‌ها را به سمت خوبی‌ها ببرد که دیگر پروردگار عالم خطاب می‌کند: «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مؤمنین» بس است دیگر حبیب من! تو داری خودت را به هلاکت می‌رسانی که چرا این‌ها ایمان نمی‌آورند؛ یعنی به تعبیر دیگر مافوق آن چیزی که برایت تعیین شده، برای تبلیغ من و خوبی‌ها و مطالب کار می‌کنی اما نمی‌آیند. یک عده دیگر افکارشان شیطانی محض است و این‌ها دیگر نمی‌آیند. این‌ها در تقابلند و می‌خواهند براندازی راه بیاندازند.

وقتی براندازی نتیجه نداد، شیاطین سراغ نفوذ می‌روند

براندازی چیست؟ اولین مطلبش این است که دیگران را از بین ببرند؛ یعنی جنگ. مرحله دوم نفوذ است؛ یعنی اگر دیدند دیگر نمی‌شود با فیزیک از بین برد، راهش نفوذ است که با نفوذ از بین ببرند.

پس مرحله اولی، این است که به لحاظ فیزیک انسان‌ها را از بین ببرند و خود شیطان هم این کار را دوست دارد و لذا دائم انسان‌ها را به جان هم می‌اندازد.

اما مرحله بعد چیست؟ اگر دید اصلاً نمی‌تواند دین اسلام را از بین ببرد، سراغ نفوذ در اسلام می‌رود. چون شیطان اصلاً می‌خواهد دینی نباشد، انبیائی نباشند، حتی اگر شد انسان هم نباشد که عرض کردم اما قدرت ندارد. وقتی قدرت ندارد، می‌گوید افکار انسان‌ها را افکار خودم می‌کنم. بعد به به تعبیر عامیانه پروردگار عالم - شیطان، خیلی احمق است و سطح فکرش، خیلی کوتاه است - می‌گوید: دیدی این‌ها بنده تو نیستند و بنده من شدند. یادش می‌رود که اصلاً خدا خالق همه مطالب است و خالق خود تو خود خداست. این تعبیر و تصورات دیگر چیست؟! چون این‌ها تصور است و تصدیق نیست (بحث تصور و تصدیق در منطق).

این تصور است که تو فکر می‌کنی من این‌ها را به سمت خودم بردم. خدا اگر بخواهد یک لحظه قلوب را برمی‌گرداند و ... منتها یک عالم اختیاری قرار داده که حالا این هم یک بحث دیگر است. خدای متعال یک صحنه‌ای را درست کرده، مثل کسی که بالا نشسته و حالا نگاه می‌کند ببیند چه خبر است. البته این هم تعبیر عامیانه است و لا خدا که نعوذ بالله جسم نیست. «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» اما تعبیر عامیانه برای نزدیک به ذهن شدن است.

منتها خدا بیان می‌کند که من نمی‌خواهم شما یله و رها باشید، من هادی و مطالب را به خوبی فرستادم و در درون خودتان هم چیزی به نام تقوا قرار دادم «فالهملها فجورها و تقواها» این طور نیست که شما بگویید نیست، هر دو را برای شما قرار دادم، حالا این که چطور هستید، به خودتان بستگی دارد.

پس عداوت وجود دارد، وقتی اصلش را نتوانست از بین ببرد، به سراغ صورت دوم یعنی نفوذ می‌رود که إن شاء الله از جلسه آینده بیان می‌کنیم از چه طریق می‌آید که باز از طریق خود انسان هاست که تبیین به یهود است و إن شاء الله بتوانیم ادامه سلسله مباحث یهودشناسی را که در سال‌های گذشته داشتیم، عرض کنیم.

یکی از مطالب نفوذ که من می‌خواهم بیان کنم این است که گاهی به قدری جلو می‌آید که وقتی می‌بیند دیگر نمی‌تواند حسینه‌ها و سینه‌زنی برای ابی عبدالله را از بین ببرد، می‌آید طوری نفوذ می‌کند که متوجه نشوند. مثلاً یک تی‌شرت درست کردند که دوستان به ما نشان دادند به عنوان حسین نوشتند، منتها با صاد. در حالی که می‌دانید این کسی است که قاتل مسلم بن عقیل است. همان مسلم که امشب (شب اول) متعلق به وجود نازنینش است. حصین بن تمیم که ابن زیاد به او دستور داد مسلم را به قتل برساند. حالا مطلبی دارد که چطور ابن زیاد وارد کوفه شده و چطور شد مسلم تنها شد که حالا إن شاء الله در بحث تاریخ شناسی و یهودشناسی در آینده، نکاتی را عرض می‌کنیم، اما وقتی دید که مسلم از دست او فراری است، به این ملعون، حصین بن تمیم گفت: مادرت به عزایت بنشیند اگر کوچه به کوچه کوفه را نگردي و مسلم را به دست نیاوری.

من احساس می‌کنم که این قضیه عمدی است و بعضی هم متوجه نمی‌شوند و امکان دارد آن لباس‌ها را بخرند. اول مسئولین فرهنگی ما کجا خواب تشریف دارند؟! چرا اجازه می‌دهند چنین تی‌شرت‌هایی چاپ شود؟! عکس یک خوانند است و رویش مثلاً نوشته یا حصین. این‌ها کار وهابیتون ملعون است.

لذا من به همه مادحین عرض می‌کنم و إن شاء الله این صدای من به همه شان برسد و در سایت‌ها که زده می‌شود، این‌ها بخوانند که دقت کنند وقتی می‌خواهند بیان کنند: حصین حصین نگویند. تلفظ حسین با حصین فرق می‌کند. سعی کنید حواستان باشد. کلمه خیلی مطالب و معنا دارد و داخل حرف به حرفش، معنا نهفته شده است و باید در این‌ها تأمل کنید.

حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال بیان می‌کند: حصین بن تمیم به عنوان امیر شرطه‌ها بود و ابن زیاد به او گفت: مادريت به عزایت بنشیند، تو کوچه‌های کوفه‌ها را مراقبت نکردی، باید بروی و یک به یک کوچه‌ها را بگردی، من تو را مقصر می‌دانم. من همه داروغه‌های شهر را به تو سپردم و تو باید او را پیدای کنی.

لذا کوچه‌ها را یک به یک می‌گشتند و مأیوس بودند. منتها اما او ترسید که پیش ابن زیاد ملعون برود و این مطلب را بیان کند.